

خشت اول



حلقه‌های غیر متصل یک زنجیره تمدن‌ساز

«هفتی در رسانه‌های دیداری و شنیداری نام کالا و خدماتی بسیار گفته و تکرار شود، بعد از مدتی مردم برای استفاده از آن رغبت نشان می‌دهند.» این یک اصل ثابت شده و پذیرفته شده است. اما توقع تبلیغ «کتاب» در رسانه های دیداری و شنیداری، از آن دست توقعات خاصی است که قبل از مقدمه، نتیجه را هدف گرفته است؛ گویی شما بدون ساخت چرخ، دوچرخه، موتور سیکلت، ماشین و... طلب هواپیما کنید! این یعنی صنعت میمویی که مطمئنا محصولش هرگز به مذاق مخاطب خوش نخواهد آمد، چون فن ساخت هواپیما از مسیر ساخت چرخ می گذرد.
کتاب اما کالای صنعتی نیست ولی مطمئنا با تکرار، میتوان رغبت و علاقه مردم را برای خرید آن ایجاد کرد اگرچه اصولا «فرهنگ» در مسیر بازاریابی اقتصادی با عرضه در بورس، به دغدغه برای مردم تبدیل نخواهد شد چرا که هوش اقتصادی مردم آنهم در شرایط سخت، ابتدا در فکر تامین ضروریات است و تاریخ نشان داده که «فرهنگ و کالای فرهنگی» هرگز در لیست ضروریات مانده است. فکر خام تبلیغ «یار مهربان» در تلویزیون و یا رادیو قبل از ساخت چرخ یا به عبارتی «دغدغه سازی و چشاندن طعم سودآوری «کتاب» در زندگی فردی و اجتماعی،» هرگز به نتیجه نخواهد رسید. در این میان فشار بر رسانه ملی برای قبول تبلیغات کتاب، تنها فرار به نقطه پایانی این پروسه است. مردم تا طعم منفعت «داشتن و خواندن» کتاب را نچشند، تبلیغ صبح تا شام کتاب در رسانه ملی تنها یک موج سطحی و زودگذر خواهد بود که در موارد خاصی همچون کرم حلزون و راه های افزایش اعتماد به نفس موثر می افتد.
پرانتر باز؛ تبلیغ کتاب و خرید کتاب، هدف اصلی نیست و خواندن کتاب مهمتر از خرید آن است که بجای جدی می طلبد...پرانتر...بسته! این البته به معنای بی توجهی به تبلیغ کتاب در تلویزیون نیست که تبلیغ این کالا هم راه و روش خود را دارد؛ از شیوه ارائه محصول تا تخفیف ویژه و جلوگیری از تبلیغات زرد و...همه باید مهندسی شده و با هدف ایجاد دغدغه در مخاطب و یا تمرین توجه به کتاب تدوین شود.

در واقع همانطور که در تلویزیون علاوه بر تبلیغ یک کالا، در برخی برنامه ها، از همان کالا به عنوان اسپانسر استفاده می شود، کتاب هم در حاد اقلاد ادای مطالعه را در می آورد؛ یا در اخبار سرسری محور، در سایر برنامه های اصلی و پرمخاطب و موثر رسانه ملی نیز حضور فعال داشته باشد. در سریال های پرطرفدار و مناسبتی و روتین کدام شخصیت اصلی و یا فرعی در اوقات فراغت، کتاب دوست می گیرد و حداقل ادای مطالعه را در می آورد؛ یا در اخبار سرسری «خبر کتاب» چقدر حضور دارد و در چه باکسی ارائه می شود؟ در برنامه‌های ترکیبی، کدام مجری خود را مقید می داند در هر برنامه یک یا دو کتاب خوب را معرفی کند؟ در مسابقات تلویزیونی چند درس سوالا مربوط به کتاب است و چرا در بخش اخبار مختلف، کتابی به عنوان هدیه مجری مسابقه به مردم ارائه نمی شود؟ اصلا چه اشکالی دارد «کتاب» به عنوان پیوست طراحی و تولید همه برنامه های رادیو و تلویزیون، مصوب و ابلاغ شود؟

...با این حال و در صورت درج مشکلات فعلی در رسانه ملی و تولید یک تیزر خوب و مناسب برای کتاب، مساله اصلی فاصله وحشتناک میان بازار عرضه و تقاضاست. برای مثال تصور بفرمایید تلویزیون یک کتاب را در سه روز متوالی و در بخش های پربیننده تبلیغ کند. مخاطب تلویزیونی مشتاق کتاب می شود و بدنبال آن می‌رود. توزیع کتاب در شهرستانها، تقریبا صفر است؛ و در تهران نیز جغرافیای خاصی پذیرای تنفس یار مهربان است؛ نتیجه این می شود که یا کتاب به دست مخاطب نمی رسد و یا اینکه تیزر از ۱۵۰۰ یا ۱۳هزار نسخه، جوایگوی مخاطب بالای تلویزیونی (حداقل ۵هزار درخواست) نیست!

حالا اگر فرض کنیم تیزر در بی تماس های مردم، کتاب را با پست برای ارسال به شهرستان آماده کند، در نظام پستی کشور ما، هزینه پست با هزینه کتاب برابری می کند(!) چرا که ارسال معمولی کتاب تقریبا محال است؛ و نتیجه اش چیزی جز گم شدن کتاب و نرسیدن به مقصد نیست؛ در حقیقت یک کتاب ۵ هزار تومانی بهترین شرایط با قیمت دوپرابری ۱۰ هزار تومان به دست مخاطب مشتاق تلویزیونی می رسد!

...گفت: یک سینه سخن دارم هین شرح دهم یا نه؟!»

حالا حکایت فرهنگ و کتاب است در کشور ما، یکبار دیگر این بسططور را مرور کنید تا متوجه شوید چرخه تبلیغ و توزیع کتاب و بازار تقاضا و تمایل به این کالای تمدن ساز و مانای فرهنگی، تنها یک مسیر و آن هم تبلیغ در رادیو و تلویزیون نیست؛ زنجیری است متشکل از حلقه های متعدد و میمویی که برای رسیدن به هدف، همه شان باید اصلاح و ترمیم شوند.و البته که در این باره گفتنی‌ها زیاد است و حوصله این ستون کم!

■ محسن حدادی
بدون ملاحظه ایام را می گذرانیم، انگار نه انگار رفتنی هم در کار هست. غرق شدیم در زندگی و تنها صبح را شام می کنیم و شام را صبح...تقریبا داریم زبات می‌شویم اما خودمان خبر نداریم. سبک زندگی ما عجیب و غریب شده و تقریبا سبکی در کار نیست و هر کسی هر طوری بشود گذران عمر می کند... خیلی کم می خندیم، خیلی تند رانندگی می کنیم، خیلی زود عصبانی می شویم، تا دیروقت بیدار می مانیم، خیلی خسته از خواب برمی خیزیم... خیلی کم مطالعه می کنیم، اغلب اوقات تلویزیون نگاه می کنیم و خیلی به ندرت دعا می کنیم. خیلی زیاد صحبت می کنیم، به اندازه کافی دوست نمی داریم و گاه خیلی زیاد دروغ می گوئیم...
زندگی ساختن را یاد گرفته ایم اما نه زندگی کردن را! تنها به زندگی سالمهای عمر را افزوده ایم و نه زندگی را به سالمای عمرما. ما ساختمانهای بلندتر داریم اما طبع کوتاه تر، بزر گراه های پهن تر اما دیدگاه های باریک‌تر...
بیشتر خرج می کنیم اما کمتر داریم، بیشتر می خریم اما کمتر لذت می بریم!
عجله کردن را آموخته ایم و نه صبر کردن، فرصت بیشتر اما تفریح کمتر، تنوع غذای بیشتر اما تغذیه ناسالم تر... زندگی فقط حفظ بقاء است، بلکه زنجیره ای از لحظه های لذتبخش است؛ «از جام کریستال خود استفاده کنید، بهترین عطراتان را برای روز مبدا نگه دارید و هر لحظه که دوست دارید آن از استفاده کنید» عبارتی مانند «یکی از این روزها» و «روزی» را از فرهنگ لغت خود خارج کنید... هر روز، هر ساعت و هر دقیقه خاص است و شما نمی‌دانید که شاید آن می تواند آخرین لحظه شما...
یادمان نرود که عمر ما تاریخ انقضا ندارد، بی تاریخ می آید و می‌رود؛ حسرت تنها سوغات زندگی دنیایی ما نشود!

* شاهدی که همه چیز را دید

سر هنگ و وحید دستجردی یکی از حاضران در جلسه ۸ شهریور ۱۳۶۰ (بالاترین مرجع تصمیم‌گیری درباره مسائل امنیتی و سیاسی آن سال های مملکت) که معمولا یکشنبه هر هفته در اتاق جلسات طبقه اول ساختمان نخست وزیری تشکیل می‌شد، بود. آن روزها او به عنوان رئیس شهربانی کل کشور در این جلسه مهم که با حضور فرماندهان انتظامی، حفاظتی، امنیتی و برخی مسئولان کشور به ریاست نخست وزیر تشکیل می شد، شرکت می کرد.

جلسه، ساعت ۱۴ و ۴۵ دقیقه با حضور محمدعلی رجایی (رئیس جمهور) رسمیت یافت. محمدجواد باهنر (نخست وزیر) و سرهنگ دستجردی نیز سمت چپ رجایی که صدنلای اش بالای میز جلسات بود نشینتند. مسعود کشمیری (هم با دبیر ومنشی جلسات) هم با همان صورت سرخ و سفید و محاسن مشکی محرابی – که عریض بود و در آنجا کلاه و کلاه‌دوز (قائم مقام سپاه) جویا شد و او بر استیضای بودن آن تأکید کرد. سپس سرهنگ محمدعلی کتبی (ریاست اداره دوم ستاد ارتش) که فعالیت های اطلاعاتی کشور- به دلیل عدم تشکیل وزارت اطلاعات- زیرنظر او و همیشه جایش را با او عوض کرده و در انتهای میز نشسته بود، چیزی گفت و دوباره بیرون رفت. رئیس شهربانی با باهنر شوخی کرد و ذر گوش خسرو قنبری تهرانی (رئیس اطلاعات نخست وزیر) که این بار برخلاف همیشه جایش را با او عوض کرده و در انتهای میز نشسته بود، چیزی گفت و دوباره بیرون رفت. رئیس شهربانی بعد دیگر به این جلسه نیاید. جلسه ۸ شهریور دستور خاصی نداشت بنابراین طبق روال معمول ابتدا رئیس

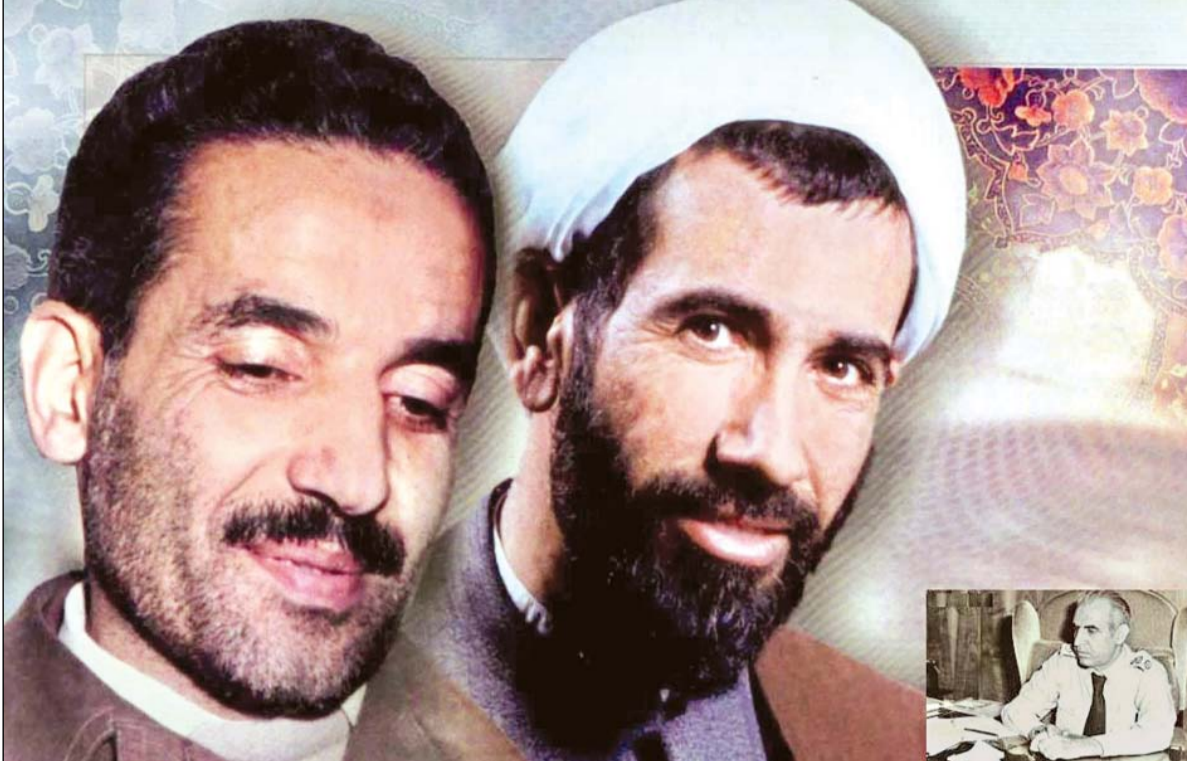
* جلسه ادامه دارد...

رجایی که از زمان نخست وزیری اش این جلسه را اداره می کرد برای آخرین بار با اصرار باهنر، آغازگرجلسه شد به شرطی که از هفته بعد دیگر به این جلسه نیاید. جلسه ۸ شهریور دستور خاصی نداشت بنابراین طبق روال معمول ابتدا رئیس



نسل سوم

nasle3@Kayhan.ir



به بهانه شهریور تلخ ۱۳۶۰

ترور به روایت شاهد شهید

وقتی جای ظالم و مظلوم عوض می‌شود

داستان مدعیان حقوق بشر در غرب این کره خاکی گویا قرار نیست تمام شود و گاوچران هایی که هنوز نژاد پرستی شان توی بورس است و بدجوری موی دماغ رفتار تمدن نمانگونه شان هست، به بهانه های جالبی هر از چند گاهی گزارش هایی تهیه می کنند و کشورهای دیگر جهان را منتهم می کنند به نقض حقوق بشر!او صد البته خودشان در لباس دلسوز جامعه جهانی به تروریست های شناسنامه دار دنیا، ویزا می دهند، حقوق و سلاح و نقشه می دهند و همچنان هم داعیه مبارزه با نقض حقوق بشر را در سر دارند! و چطور است که ما ملت مظلومی که قربانی ترور و تروریسم هستیم و دشمنان قسم خورده ای چون منافقین، زبیا‌ترین گلهای انقلاب عزیزمان را بر پر سر کرده اند باید جواب پس بدهیم اما منافقین حتی به راحتی آب خوردن و به خاطر کلفت بودن گردن کدخدا خان دهکده جهانی و همراهی متحدان ترسوین از لیست تروریست ها خط می خوردند، در هیچ دادگاهی نباید حتی برای اعمال ضدانسانی خود پاسخگو باشند؟ آنچه می خوانید روایتی است خواندنی از ترور یکی از زلال ترین مسئولان جمهوری اسلامی...

■ تحریریه نسل سوم

شهربانی کل کشور، گزارش وقایع هفته قبل را آغاز کرد. سرهنگ وحید دستجردی هنوز در حال صحبت بود که کشمیری بیرون رفت و با یک استکان چسای برای رئیس جمهور برگشت. سپس ونخست‌وزیری کرده بود تا مثلاً در تنظیم صورتجلسه ها به مشکل برخورد و چیزی از قلم نینفتد.

*** جلسه ادامه دارد...**
رجایی که از زمان نخست وزیری اش این جلسه را اداره می کرد برای آخرین بار با اصرار باهنر، آغازگرجلسه شد به شرطی که از هفته بعد دیگر به این جلسه نیاید. جلسه ۸ شهریور دستور خاصی نداشت بنابراین طبق روال معمول ابتدا رئیس

بعضی کتاب ها هستند که یک تاریخ را و مجموعه ای از سال‌ها رشادت و ایستادگی و مقاومت و شهادت و روزگار طلایی یک انقلاب را در کمترین زمان ممکن به ذهن و جان و قلب و چشم مخاطب منتقل می کنند. داتره المعارف ها اغلب چنین خاصیت و یا جذابیتی ندارند اما وقتی یک کتاب مرجع، بر پایه تصویر زاده شده باشد؛ حتما این جذابیت و انتقال اطلاعات را با بیشترین تاثیر گذار انجام خواهد داد. حالا خبر خوش اینکه چسپ اول دایرةالمعارف جامع مصور تاریخ جنگ ایران و عراق که در قالب کتابی ۵۰۰ صفحه‌ای به بازار عرضه شد، با استقبال مخاطبان تمام شد.

«دایره المعارف جامع مصور تاریخ جنگ ایران و عراق» به همت جعفر شیرعلی‌نیا - محقق و پژوهشگر تاریخ جنگ - پس از تلاشی دوساله با همکاری یک تیم ۳۰ نفره منتشر شده است. این مجموعه کم نظیر و خواندنی که مطمئنا گوشه ای از ۸ سال حماسه و مقاومت ملت مظلوم ما در برابر جنگی جهانی است، به برخورداری از ۱۰۰۰ عکس مستند تاریخی، ۲۰۰ نقشه و ۴۰ جدول و نمودار آماری به بازار عرضه شده و در تدوین آن از بیش از ۳۰۰ منبع مکتوب و ۳۰ مصاحبه با فرماندهان و مسئولان جنگ بهره‌برداری شده است. ۲۰۰ عکس اختصاصی نیز برای کتاب تهیه و تولید شده است. همچنین عکس‌های مختلفی در کتاب از جنگ هشت‌ساله قرار دارد که برای اولین‌بار منتشر می‌شوند.



ناشر درباره این اثر جامع توضیح داده است: «در خصوص جنگ هشت‌ساله ایران و عراق تاکنون منابع مکتوب فراوانی منتشر شده که برخی از آن‌ها با استقبال مخاطبان عام نیز مواجه شده است. اغلب این آثار مکتوب دارای تصاویر محدودی بوده‌اند که امکان بازسازی رویدادها را در ذهن مخاطب به شکل محدود فراهم کرده‌اند. در کتاب «دایره‌المعارف مصور تاریخ جنگ» به دلیل استفاده از حجم فراوان عکس، نمودار، نقشه و تصاویر گرافیکی این امکان برای مخاطب ایجاد شده تا تمامی آن‌چه را در بخش‌های متنی کتاب مطالعه می‌کند، در ذهن خود بازسازی کند.

استفاده‌شده در کتاب نیز باید گفت بخش عمده‌ای از نقشه‌های به کار گرفته‌شده در کتاب‌های پیشین، نقشه‌هایی نظامی بوده که برای عموم مردم قابل فهم نبوده‌اند، اما در این کتاب حدود ۲۰۰ نقشه با استناد به اطلس‌های معتبر بازآفرینی و طراحی مجدد شده که مطالعه آن برای عموم مخاطبان قابل فهم است. انتشار جدول‌های آماری برای کمک به مخاطب و امکان مقایسه میان موضوع‌های مختلف از دیگر ویژگی های این کتاب ذکر شده است. مخاطبان کتاب در کنار مطالعه بخش‌های متنی، ۲۰۰

قوی آتش زایی که مهره مزدور مزور و قسم خورده نفوذی منافقین در ضبط صوت معروفش جا داده بود، کار خودش را کرد و ۲بار غار اسام و انقلاب را همان دم، پرواز داد. بقیه نیز به نسبت نخست وزیری که آن‌قدر در آسانسورگرفتار ماند تا دود ناشی از انفجار شهیدش (کرد) رجایی و باهنردچار سوختگی ماند؛ و جراحات شدند... سرهنگ وحید دستجردی که وضعیت وخیم تر بود و نمی توانست از در خارج شود، خودش را از بالکن پایین انداخت! تا ۶ روز بعد، با به بال آیت الله قدوسی (دادستان کل انقلاب بلندگوی مراسم تشییع شهدا نام کشمیری به عنوان شهید این ماجرا شنیده می‌شد او در حال فرار از کشور بود.

یک روایت جالب را از زبان حاج‌الاسلام والمسلمین سالک رئیس وقت سازمان بسیج مستضعفین بخوانید، او در دقایق اول پس از انفجار خود را به نخست‌وزیری رساند و در راهرو نخست‌وزیری با بهزاد نبوی مواجه شد. سالک درباره سخن بهزاد نبوی در این لحظات چنین می‌گوید:

شهادت دادستان کل انقلاب «پشان ابهزاد نبوی!» چند جمله گفتند مبنی بر اینکه کشمیری سوخت...
*** شاهد چه کسی بود**
وحید دستجردی سال ۱۳۰۴ در اصفهان به دنیا آمده بود و هنگام شهادت ۶۶ سال داشت. ۲۴ ساله بود که تصمیم گرفت وارد درج شده که «آیت الله خامنه ای پس از پذیرش قطعنامه میان رزمنده های جبهه جنوب آمد بود که عراق همچون روزهای ابتدایی جنگ که او در جبهه بود حمله کرد.»

این دایره‌المعارف در واقع تلفیقی از کتاب‌های متنی، تصویری، اطلس گونه و اسنادی درباره تاریخ جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و چگونگی انجام عملیات‌های مختلف در این زمینه است و از این رو کوشیده است تا نظر مخاطبان گوناگون کتاب‌های حوزه جنگ تحمیلی را جلب کند. با آن‌که روایت‌های گوناگون متنی، تصویری، اطلس گونه و اسنادی درباره تاریخ جنگ تحمیلی عراق علیه ایران است و می‌کوشد نظر مخاطبان گوناگون کتاب‌های این حوزه را جلب کند اما توجه کافی نداشتن به مسایل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی حین جنگ، مخاطب را چشم انتظار جلد دوم این اثر نگه می‌دارد

تصاویر منتشر شده در «دایره‌المعارف مصور تاریخ جنگ ایران و عراق» علاوه بر این‌که صحنه‌های رزم را نمایش داده، مخاطب را با تجهیزات نظامی به کار رفته در جنگ ایران و عراق، چون لباس‌های بازآفرینی و طراحی مجدد شده که مطالعه آن برای عموم مخاطبان قابل فهم است. انتشار جدول‌های آماری برای کمک به مخاطب و امکان مقایسه میان موضوع‌های مختلف از دیگر ویژگی های این کتاب ذکر شده است. مخاطبان کتاب در کنار مطالعه بخش‌های متنی، ۲۰۰

فرهاد کاوه
داستانی، شهد شهادت را ستر کشید)تخت‌دلگیر بیمارستان را به مقصد خدا مسافر شود و جامانده قافله رجایی، باهنر و سعید عبدالحسین دفتربیان (مدیرکل مالی اداری نخست وزیری که آن‌قدر در آسانسورگرفتار ماند تا دود ناشی از انفجار شهیدش (کرد) رجایی و باهنردچار سوختگی و جراحات شدند... سرهنگ وحید دستجردی که وضعیت وخیم تر بود و نمی توانست از در خارج شود، خودش را از بالکن پایین انداخت! تا ۶ روز بعد، با به بال آیت الله قدوسی (دادستان کل انقلاب بلندگوی مراسم تشییع شهدا نام کشمیری به عنوان شهید این ماجرا شنیده می‌شد او در حال فرار از کشور بود.

خبر رسید که جلسه شورای امنیت بوده و آقایان رجایی و باهنر هم حضور داشته‌اند. یک ربع بعد، بهزاد نبوی آمد که خودش در نخست‌وزیری بوده، سخت ناراحت و شوکه بود. گفت: «آقایان باهنر و رجایی شهید شده و عده‌ای نجسات یافته‌اند... خیرهای متناقض می‌رسید. عده‌ای مدعی بودند که بعد از انفجار، آقایان رجایی و باهنر را در حال انتقال به بیمارستان زنده دیده‌اند و عده‌ای می‌گفتند: اشتباه می‌کنند؛ آنها در آتش سوخته‌اند. رئیس شهربانی سرهنگ وحید آندستگردی، معاون ژاندارمری سرهنگ ضیایی، و معاون نیروی زمینی تیمسار شرفخواه و سرهنگ کتیبه‌س مجروح و بستری بودند. کلاهدوز، مسئول سپاه پاسداران و تهرانی سالم درآمده بودند. اما تهرانی کمی سوخته بود.

* آنها گمان می‌کنند...

سرتانجام، پیکر پاره و بریان این ققنوس آتشزاد خونین بال و بی نشان را ۱۵ شهریور ۱۳۶۰ از مدرسه عالی شهید مطهری تا بهشت زهرا(س) بر دوش خیابان‌های بارانی به عشق سپردند و فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا این گونه تسلاای داغ دل آن روزهای ملت شد: «...آنها... گمان می‌کنند که با ترور شخصیت ها، ترور اشخاص ، می توانند با این ملت مقابله کنند و ندیدندد و کور بودند که ما شهید دادیم ملت ما منسجم شد...ملت ما این طور است ،اگر بعد از این هم خدای نخواستہ اشخاصی شهید بشوند ملت ما همین ملت است و نهضت ما همین نهضت و آن عده ای است که کاری که بر عهده ای خداست ، نه برای افراد، نه برای اشخاص ،نه برای شخصیت ها، این کار را کود نمی کند با رفتن افراد و با رفتن شخصیت ها، این کار را رفتن شخصیت ها، این کار را رفتن شخصیت‌های خود از کشور بگیرد. هنگامی که از تزلزل نبوی پیدا می‌کند که ملت او و افراد آن ملت دل به شخص بسته باشند، دل به اشخاص بسته باشند، اما کشوری که

دل او به خدا پیوسته است و برای خدا قیام کرده است و از اول ، نه شرقی و نه غربی و جمهوری اسلامی را نندا داده است و با بانگ «الله‌اکبر» صغیر و کبیر و در مردش در صحنه حاضر شده اند و ایمن نهضت را و این انقلاب را به پا کرده‌اند، همین ملت هستند، برای این که خدا هست ...! اینجانب شهادت دادستان کل انقلاب و سرهنگ وحید دستجردی که در رأس شهربانی و قوای انتظامی در حال انجام وظیفه بودند و به این تحفه الهی ملت ایران و به حوزه علمیه می‌گفت و قوای مسلح تیریک و تسلیت عرض می‌کنم و از خدای متعال رحمت برای آنان و صبر و شکیبایی برای خانواده محترمشان خواستارم.»

صفحه ۸
سه شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۹۲
۲۶ شوال ۱۴۳۴ – شماره ۲۵۸۱

برداشت دوم



چرا امریکایی ها خود را به خواب زدند؟

بسیار جای تعجب دارد، کشوری که هر روز در آن مسابقات مختلف اسب دونانی برگزار میشود و پدیده ای به نام شرط بندی در آن اپیدمی است، آنقدر مبتدی باشد که به جای سرمایه گذاری روی یک اسب نژاده و اصل و تندرست، روی یک خر لنگ سرمایه گذاری کند. این درستست مثل رابطه بین امریکا و گروهک روبه زوال منافقین است.

امریکا هم در این جریان بی تقصیراست، چون امریکا صاحب عقل و سرمایه نیست و عقل و سرمایه منفصلش صهیونیست های خونخوار هستند، صهیونیست هایی که جز خرسواری آن هم در زمین سنگلاخ کار دیگری بلد نیستند و نمی دانند که این الاغ عزیز آنها را جز ترکستان به جای دیگری نخواهد برد. امریکا هم درست شبیه آن آدم رو به سقوط است که دست به دامن تر و ناپاک اسرائیلی ها زده است و آنها نیز برای کمک طنایی پوسییده به نام گروهک منافقین را در اختیار امریکا قرار دادند، بی خبر از آنکه هر دو طرفی که سر طناب را گرفته اند، چه امریکا و چه اسرائیل، با هم سقوط خواهند کرد.

امریکای خود به غفلت زده، نمی داند که در میدان کارزار بزرگ نمی توان شمشیر زنگ زده در دست گرفت و توقع داشت با جان سالم از میدان به آمد.

شمشیر زنگ زده ای به نام «ترور» که در لباس گروهک منافقین نمایان شده است. این روزها دیگر شیوه ای به نام ترور در جنگ منسوخ و به چشم همگان از ناپاک ترین شیوه هاست و استفاده کننده از آن به عنوان شخصیت ملمون و منخوس شناخته می شود و صد البته پلید تر وقتی این شیوه توسط گروهکی که ماهیت غیرانسانیشان بر همگان عیان است اجرا می شود. دلیل حمایت امریکا و پناه دادن آنها به منافقین نیز کاملا آشکاراست. امریکا دقیقا آن شکارچی بی رحمی است که اسلحه‌اش را به دیوان خوناش نصب کرده اما بی خبر است که این اسلحه پر است و به علت عیب در ماهیتش به زودی تیر خلاص را به مغز صاحبش یعنی جناب شکارچی شلیک خواهد کرد. امروزه دیگر ترور شیوه پیش برنده ای نیست و جز تاثیر معکوس، اثری بر جای نمی گذارد. شاید امریکا فکر می کند اگر این سلاح را به کشتن دیگران مشغول نکند دامن خودش را خواهد گرفت، تطلق نمی‌دانند که این بومرنگی است که بالاخره به سمت خود او بر می گردد.

و بسیارجالب است که امریکا با این همه داعیه عقابیت و بزرگی از گروه تروریستی استفاده و حمایت می کند که همه از شنیدن نامشان منجزر می شوند و جز تروریست و خونخوار آنها را با هیچ لقب دیگری نمی شناسند؛ در واقع گروهک منافقین همچون باتلاقی است که امریکا در آن افتاده و هرچه دست و پا می زند فروتر می رود.

امریکا به جای آنکه خود های لخته بسته روی دستش را با مواد تمیز کننده بشوید دست به دامن اسید شده است که به جای

انکه آنها را تمیز کند به زشتی و نابودی می کشند. استفاده از ماشین ترور آن هم ماشین از کار افتاده ای به نام منافقین جز بدنامی هیچ چیز دیگری به بار ندارد. و آن هم نتیجه‌اش سلب اعتماد مردم از امریکا است و باور نداشتن تمام آرمان ها و شعارهایی که اعلام می دارد.

مردم امریکانسیبت به کشور و نظام حاکمشان احساس ناسنی می‌کنند و از خودشان می پرسند چطور می توانند در کشورشان احساس امنیت و آرامش کنند در صورتی که این کشور حامی و پناهگاه تروریست ها و منافقین است.

امریکا چگونه سرردمدار عدالت در جهان است وقتی آن را در مورد درمشمس رعایت نمی کند، وقتی گروهک تروریست منافقین در قلب امریکا جادار و امکاناتی بالاتر از مردم امریکا در اختیارش است چگونه می توان انتظار داشت که حامی عدالت در جهان باشد؟

امریکا نمی داند که در زمین اسب دونای جهان، دار و ندارش را روی خر لنگی جز بدنامی هیچ چیز دیگری به بار ندارد. و به زودی هرچه دارد را در این بازی از دست می دهد...ضمن اینکه اگر بپذیریم این خر لنگ خرده کارایی هم دارد، اسلحه این خر لنگ دیگر طرفداری ندارد و از کار افتاده است، امروز بدترین نظامهای سیاسی جهان نیز «ترور» را راه حل مناسبی برای تسویه حسابهای سیاسی و حزبی نمی‌دانند و آن را جزء کمترین ترین اقدامات هر گروه یا دولت و نظامی می‌دانند و این جدای انزجار عمومی مردم جهان از این شیوه نخ نما شده است.

■ سید سعید افتخاری

ساعت ۲۵

برطرف شود و به اصلاح، کار راه بیفتد با حاضر جوابی‌ها و رفت و برگشت‌ها که هر بار تیزتر و گزنده‌تر و آتش زنده‌ترند، خودش بهانه یک دعوی جدید می‌شود. قرار بوده کدورت‌های قبلی را برطرف کند، خودش کدورتی روی کدورت بار می‌کند. گاهی وقتها اصلا بین دو طرف، کدورتی نیست و یکی از دو طرف مثلاً در مهمانی خانوادگی از دهنش در می‌رود و به شوخی چیزی می‌گوید که کمی نیشدار است؛ او قصد آزار نداشته ولی تو که مخاطب می‌خوای بوده‌ای، این نیشدار بودن سخن را به خود می‌گیری و تاب نمی‌آوری و همان دم دو تا رویش می‌گذاری و فی المجلس جواب می‌دهی و حال‌این روایت است که بیکه می‌خورد و گارد می‌گیرد و همین چرخه باطل آب را تیره و تیره‌تر می‌کند.

یکی از راه‌های کنترل این‌گونه حاضر جوابی‌ها، این است که بدانیم ریشه بسیاری از حاضر جوابی‌ها خشمی است که در لحظه داریم و اگر خالی کردن این خشم را لاقال برای چند دقیقه و به بیشتر به تأخیر بیندازیم و سپس فکر کنیم که حالا باید جواب بدهیم یا نه، چه بسا از جواب دادن منصرف شویم، چون در لحظه خشم عقل آن در صورت کار نمی‌کند و بلکه می‌شود گفت در اکثر موارد این حکم صادق است که سکوت بهترین طرف طی آن به نتیجه‌ای برسد و اختلافشان